

Ellipsis and Mention the Main and Secondary Elements of the Sentence and Their Rhetorical Function in Garshasnameh Poem and the Story of Bijan and Manizheh from Shahnameh

Yahya Talebian¹   Hamid Amini Asalemi² 

1. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: ytalebian@atu.ac.ir

2. PhD Student of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. E-mail: hamid_aminia@atu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article
(P 37-58)

Article history:
Received:
17 May 2022

Received in revised form:
12 September 2022

Accepted:
13 September 2022

Published online:
21 September 2022

ABSTRACT

The presence and absence of the main and secondary elements of the sentence in the text of a literary work has a great impact on the transmission of rhetorical intentions and concepts to the addressee. Some pundits and researchers in the knowledge of rhetoric have considered the topic of removing grammatical elements as a way to prevent the speaker or writer from exaggerating in words and some others, in addition to removing additions, have introduced the ellipsis method from the text's aesthetics; This is while the method of substitution is often examined from the point of view of emphasis and its role in lengthening the sentence. Traditional rhetoricians and scholars of semantics such as Sibouyeh, Jahez, Khatabi, etc, have superficially and transiently mentioned the role of this method in rhetoric. Abdul Qahir Jorjani, due to the *Evidence of Miracles in the Quran*, placed the topic of "ellipsis and mention" in a regular and specific framework and introduced it as the basis of the cohesion of the word. Although he considers mentioning a grammatical element in the sentence is very important in creating secondary purposes and rhetorical meaning, but for remove the elements of the sentence, he has also considered the ability to influence and even considering the special situation and circumstances, he considered the removal of a grammatical element to be much more eloquent than mentioning it; Absence of presence that helps to approach the word in its most eloquent form. On the other hand, Michael Halliday, a linguist of Functional grammar, describes this as "ellipsis and substitution" and considers the use of this method to be effective in text coherence. In order to be able to examine the topic of ellipsis and substitution in a literary text, a work full of abnormality in grammatical and rhetorical will be needed. *The story of Bijan and Manizheh of Shahnameh* and *the poem of Garshasnameh*, due to their poetic and epic linguistic format, have provided a favorable capacity for various syntactic manipulations, especially the removal of elements in the sentence. The importance of the status of the elements in the sentence for conveying rhetorical intentions by Ferdowsi and Asadi Tousi, expresses the need to examine the status of ellipsis and mention of the main and secondary elements of the two literary works; Therefore, this Research, by descriptive-analytical method, examines and compares the effect of ellipsis and mention of main and secondary elements in 3000 sentences of each work in order to identify the secondary meanings. Among the main elements of the sentence, the rhetorical effect of the status of the subject, object, predicate and verb is discussed. Also, among the sub-elements of the sentence, the status of the adverb, the complement and demonstrative in the transmission of some rhetorical intentions of the poets have been examined in two literary works. The results of the research found that the omitted form of the elements of the sentence is more effective than mentioning them in terms of rhetorical value; Because the removal of one or more elements in the sentence by the poets is a sign of textual coherence and also the existence of a high level of communication between the poet and the addressee and this is the basis for the emergence of rhetorical purposes. The results also show that the ellipsis of elements is more in the context of conversations, which is one of the main reasons for the centrality of speech during the interactions of individuals. It can be said that the ellipsis and mentioning of the main and secondary elements of the sentence in two works happened for various rhetorical purposes. Persistence in the mind and creating emphasis has been one of the purposes of mention and also, low information value, brevity, avoiding unnecessary repetition and maintaining the narrative rhythm can be considered as the most important goals of poets in removing of the elements of the sentence. Generally, the method of the two poets in using the ellipsis and mention of elements in the sentence, has served to convey the rhetorical intentions correctly to the addressee.

Keywords:

semantics, topic of ellipsis and mention, rhetorical intentions, Bijan and Manijeh, Garshasnameh

Cite this article: Talebian I, Yahya & Hamid Amini Asalemi (2022), "Ellipsis and Mention the Main and Secondary Elements of the Sentence and Their Rhetorical Function in Garshasnameh Poem and the Story of Bijan and Manizheh from Shahnameh", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol: 11, Issue: 2, Ser.N: 26, 37-58, [10.22059/JLCR.2022.343204.1848](https://doi.org/10.22059/JLCR.2022.343204.1848).



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://jop.ut.ac.ir/>

حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی جمله و کارکرد بلاغی آن‌ها در گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه شاهنامه

یحیی طالبیان^۱ | حمید امینی اسالمی^۲

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: ytalebian@atu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: hamid_amini@atu.ac.ir

| اطلاعات مقاله | چکیده |
|--------------------------------|--|
| نوع مقاله: پژوهشی (ص ۳۷-۵۸) | حضور و عدم حضور عناصر اصلی و فرعی جمله در متن یک اثر ادبی، تأثیر بسزایی در انتقال اغراض و مفاهیم بلاغی به مخاطب دارد. بلاغیون سنتی و عالمان دانش معانی نظیر سیبویه، جاحظ، خطابی و ... به صورت سطحی و گذرا از نقش این شیوه در بلاغت کلام یاد کرده‌اند. عبدالقاهر جرجانی اما در اثر دلائل الإعجاز فی القرآن، مبحث «حذف و ذکر» را در چهارچوبی قاعده‌مند و مشخص قرار داد و آن را یکی از ارکان پیوستگی کلام معرفی نمود. از سویی دیگر، مایکل هلبیدی به عنوان زبان‌شناس دستور نقشگرا، این مهم را با عنوان «حذف و جانشینی» معرفی کرده و به‌کارگیری از این شیوه را در انسجام متن مؤثر می‌داند. داستان بیژن و منیژه شاهنامه و منظومه گرشاسپنامه به سبب قالب شعری و زبانی حماسی، زمینه مناسبی را برای دستبردهای مختلف نحوی به خصوص حذف عناصر در جمله فراهم نموده‌اند. اهمیت وضعیت عناصر در جمله برای انتقال اغراض بلاغی از سوی فردوسی و اسدی توسی، ضرورت بررسی وضعیت حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی دو اثر را بیان می‌دارد؛ از این رو، پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی، تأثیر حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی در ۳۰۰۰ جمله از هر اثر را به منظور شناخت معانی ثانویه مورد بررسی و قیاس قرار داده است. از عناصر اصلی جمله، به تأثیر بلاغی وضعیت نهاد، مفعول، مسند و فعل پرداخته شده است و نیز از میان عناصر فرعی جمله، وضعیت قید، متمم و اسم اشاره در انتقال برخی اغراض بلاغی شاعران در دو اثر مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهند که حذف عناصر، بیشتر در فضای گفت‌وگوها رقم خورده است که بافت محور بودن کلام در زمان تعاملات اشخاص، از اصلی‌ترین دلایل آن شناخته شده است. در کل، شیوه دو شاعر در به‌کارگیری حذف و ذکر عناصر در جمله، در خدمت انتقال درست اغراض بلاغی به مخاطب بوده است. |

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۶/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۲۲
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۶/۳۰

دانش معانی، مبحث حذف و ذکر، اغراض بلاغی، بیژن و منیژه، گرشاسپنامه.

کلیدواژه‌ها:

استناد: طالبیان، یحیی و حمید امینی اسالمی (۱۴۰۱)، «حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی جمله و کارکرد بلاغی آن‌ها در گرشاسپنامه و داستان بیژن و منیژه شاهنامه»، پژوهش نامه نقد ادبی و بلاغت، دوره ۱۱، ش ۲، پیاپی ۲۶، ۳۷-۵۸. [10.22059/JLCR.2022.343204.1848](https://doi.org/10.22059/JLCR.2022.343204.1848)



۱. مقدمه

مبحث حذف و ذکر عناصر در جمله، یکی از مباحث اساسی در دانش معانی است که مهم‌ترین کاربرد آن، شناخت میزان و نحوه تأثیر حضور یا عدم حضور عناصر اصلی و فرعی جمله بر مخاطب، همسو با مفهوم اقتضای حال می‌باشد. این مبحث اگرچه توسط عبدالقاهر جرجانی و در کتاب دلائل الإعجاز فی القرآن به شکل مدون مطرح شد، اما پیش از وی نیز توسط بلاغیون سنتی نظیر سیبویه (۱۴۰ق)، جاحظ (۱۶۰ق)، باقلانی (۴) و خطابی (۳۱۹ق) به صورت پراکنده و سطحی مطرح شده بود. جرجانی به روشی هدفمند، شرایط ذکر یا حذف عناصر نحوی مانند مسندالیه (نهاد)، فعل و مفعول را از لحاظ بلاغی و تأثیر آن بر مخاطب مورد بحث و مطالعه قرار داده است. وی اگرچه پیش‌آیی و پس‌آیی یک عنصر مذکور را در خلق اغراض ثانویه بلاغی بسیار مهم می‌بیند، اما برای حذف عناصر نیز قابلیت تأثیر قائل بوده و حتی با در نظر داشتن موقعیت و شرایطی خاص، حذف یک عنصر را مؤثرتر از ذکر آن دانسته که به نزدیک شدن کلام به بلیغ‌ترین شکل خود یاری می‌رساند (جرجانی، ۱۹۸۴: ۱۴۶).

تغییرات جایگاهی (پس‌آیی و پیش‌آیی) و نیز وضعیت حذف و ذکر عناصر دستوری در نظریه نظم جرجانی،^۱ با مباحث حذف (ellipsis) و جانشینی (substitution) از دستور نقش‌گرای هلیدی^۲ و مبحث «حذف و ذکر» مطرح شده در معانی النحو (علم معانی) هم‌پوشانی‌هایی را ایجاد کرده است. نقش حذف و ذکر عناصر جمله در بلاغت کلام در میان زبان‌شناسان نقشگرا به‌ویژه هلیدی از اهمیت بالایی برخوردار است. هلیدی شیوه حذف اجزاء جمله را در بچه‌ای برای خلق اغراض بلاغی و عامل پیوستگی و انسجام متن (text coherence) معرفی می‌کند (Halliday ; Matthiessen, 2004: 61-67). وجود انسجام در متن یک اثر، منوط به رعایت مباحث مختلف دستوری و بلاغی می‌باشد؛ از این رو، در این پژوهش به بررسی مبحث حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی جمله به‌عنوان شیوه‌ای مؤثر در ایجاد پیوستگی و انسجام کلام پرداخته خواهد شد.

۱-۱. پرسش اصلی و روش تحقیق

هدف اساسی پژوهش، مطالعه و شناخت شگردهای فردوسی و اسدی توسی در استفاده از وضعیت عناصر اصلی و فرعی جمله و تحلیل اغراض بلاغی آن‌ها می‌باشد. پژوهش حاضر شامل دو پرسش

۱. نظریه نظم جرجانی دارای پنج مفهوم بنیادین ۱. بلاغت، ۲. نظم، ۳. نحو، ۴. کلام و کلمه، ۵. لفظ و معناست و نشانه‌های نظم را در متن، ذیل مباحث «تقدیم و تأخیر»، «حذف و ذکر»، «تعریف و تنکیر» و «وصل و فصل» بررسی می‌کند (← جرجانی، ۱۹۸۴).

۲. نقش‌گرایی یا کارکردگرایی به شاخه‌ای از دانش زبان‌شناسی گفته می‌شود که طبق آن، زبان به‌عنوان نظامی از نشانه‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (← دبیرمقدم، ۱۳۸۷).

فرعی است: ۱. شیوه‌های فردوسی و اسدی توسی در ذکر و حذف عناصر اصلی و فرعی جمله در گرشاسپ‌نامه و بیژن و منیژه کدام است؟ و ۲. اغراض بلاغی ذکر و حذف عناصر اصلی و فرعی جمله در دو اثر چیست؟ و پرسش اصلی تحقیق آن است که از میان حذف یا ذکر عناصر جمله، کدام یک نقش مؤثرتری را در انتقال معانی ثانویه دارند. فرضیه پژوهش، شکل محذوف عناصر جمله را از منظر بلاغی مؤثرتر از ذکر آن‌ها می‌داند؛ چراکه حذف یک یا چند عنصر در جمله توسط شاعر، نشانه انسجام متنی و همچنین وجود سطح بالایی ارتباط میان شاعر و مخاطب بوده و همین امر، زمینه‌ساز بروز اغراض بلاغی می‌باشد. به منظور دریافت پاسخ، سه‌هزار جمله از هر اثر به روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. محدوده نمونه‌ها از منظومه گرشاسپ‌نامه در یک بازه پیوسته متنی و شامل بخش‌های «آغاز داستان، ص: ۲۱ تا پاسخ گرشاسپ بنزد بهو، ص: ۱۰۰» و در مورد داستان بیژن و منیژه از شاهنامه فردوسی، محدوده‌ای شامل بخش‌های «آغاز داستان، ص: ۳۰۳ تا گفتار اندر بازآمدن رستم با بیژن از توران به ایران زمین، ص: ۳۹۷» می‌باشد. آمار به دست آمده از هر بخش، در قالب جدول به صورت تعداد و درصد دسته‌بندی شده است و به تحلیل هرکدام با استناد به آمار پرداخته شده و نتیجه نهایی حاصل آمده است.

۱-۲. پیشینه پژوهش و ضرورت انجام آن

درباره آثار حماسی به‌ویژه شاهنامه فردوسی حول مباحث نحوی و بلاغی، پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است. از میان مقالات مرتبط، مقاله «بررسی و تحلیل نوعی حذف در زبان شاهنامه» از محمدی و پرستگاری (۱۳۹۲)، شیوه «حذف غریب» را در شاهنامه مورد بررسی قرار داده است که دست‌کم در چهار موضوع نسخه‌شناسی، معناشناسی، بلاغت و نحو زبان شاهنامه مورد استفاده قرار می‌گیرد. نویسندگان، شیوه استعمال حذف غریب از سوی فردوسی را زمینه‌ساز ایجاد وحدت زیبایی و معنایی در متن شاهنامه عنوان کرده‌اند. اگرچه پژوهش مذکور، نتایج ارزنده‌ای از ساختار نحوی و بلاغی شاهنامه را گزارش نموده است، اما تمایز پژوهش حاضر در این می‌باشد که علاوه بر پرداختن به کارکرد بلاغی حذف، اغراض بلاغی ذکر عناصر اصلی و فرعی جمله در دو اثر گرشاسپ‌نامه از اسدی توسی و بیژن و منیژه شاهنامه از فردوسی را نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داده است تا قیاسی جامع از شیوه‌های دو شاعر، هم در حذف و هم در ذکر عناصر جمله صورت گیرد. اهمیت مبحث حذف و ذکر در انتقال اغراض بلاغی شاعران و به تبع آن شناخت معانی ثانویه در دو اثر حماسی، ضرورت انجام آن را بیان می‌کند. نتایج پژوهش علاوه بر نمایش تأثیر ذکر یا حذف عناصر در پیام نهفته شاعران، می‌تواند گزارشی از میزان تأثیرپذیری اسدی از فردوسی را در بهره‌مندی از این شیوه ارائه دهد.

۲. وضعیت عناصر جمله در بیژن و منیژه و گرشاسپنامه

در بررسی وضعیت ذکر و حذف عناصر جمله در گرشاسپنامه و بیژن و منیژه، دو دیدگاه کلی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. اول آنکه می‌بایست به ظرفیت بالقوهٔ زبانی دو اثر حماسی در خلق انواع مفاهیم بلاغی و اغراض ثانویه واقف بود. این آگاهی به پژوهشگر یاری می‌رساند تا از تحلیل چرایی حضور یک عنصر اصلی یا فرعی در جمله که ظاهراً در جایگاه معمول و دستوری خود قرار دارد، به‌سادگی عبور نکند. در وهلهٔ دوم که در این پژوهش توجه ویژه‌ای به آن شده است، شناخت نقش مؤثر عناصر محذوف جمله در بلاغت متن دو اثر و تحلیل کارکردهای بلاغی آن‌ها می‌باشد. اگر تأثیر برخی حذف‌ها در ایجاد معانی بلاغی را در نظر داشته باشیم، می‌توان از آن به‌عنوان یکی از شیوه‌های زیبایی‌شناسی یاد کرد. حذف در انواع جمله می‌تواند رخ دهد (بصاری، ۱۳۴۶: ۴۵۰)؛ زیرا این صاحب سخن است که همواره شیوهٔ حذف را فارغ از نوع جمله و متناسب با اقتضای حال و مقام مخاطب برمی‌گزیند. حذف در زبان شعر که مستعدترین نوع کلام در به‌کارگیری انواع حذفیات شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که جزء یا اجزاء محذوف توسط مخاطب زودیاب باشد (Lumsden, 1810: 364-366).

در حالت بی‌نشان، گوینده (شاعر) یا به‌ضرورت وزن شعری از شیوهٔ حذف استفاده می‌کند (طیب، ۱۳۸۳: ۸۶) و یا به‌منظور پرهیز از حشو یا در کلام، دست به حذف یک یا چند عنصر می‌زند. البته وی معمولاً عناصری که برای مخاطبان سخن خود ارزش اطلاعاتی کهنه (old information) و از پیش دانسته‌ای دارند را از جمله حذف می‌کند (Halliday, 1985: 142)؛ چراکه آوردن عنصری زائد در سخن، نوعی اضافه‌گویی محسوب می‌گردد و کلام را به اطناب غیرضروری می‌کشاند. در چنین حالتی، عنصر محذوف اگرچه در کلام نیامده است اما با کمی دقت در جملات پیشین و به یاری بافت درون‌متنی، به‌سادگی قابل دریافت است. از دیگر ویژگی‌های بلاغی حذف، تأثیر شگرف آن در پیوستگی کلام است. شیوهٔ حذف در دستور زبان نقشگرا از مهم‌ترین عوامل ایجاد انسجام متن شناخته می‌شود (Halliday, 2002: 28). حذف یک عنصر مانند نهاد، موجب تجسس مخاطب در جملات پیشین و توجه بیش از حد وی به متن کلی کلام می‌شود و این خود اهمیت پیوستگی متن را به خواننده گوشزد می‌کند. از سویی دیگر، نویسنده یا متکلم به‌سبب ایجاد پل ارتباطی میان جمله با نهاد محذوف و جملات پیشین برای دریافت ساده‌تر عنصر محذوف، ناچار به رعایت انسجام متنی است؛ بنابراین، متون حاوی جملات با بسامد بالایی از عناصر محذوف نسبت به متون دیگر، دارای انسجام بیشتری هستند.

۲-۱. وضعیت نهاد

از آن رو که نهاد، عنصر آغازین جمله می‌باشد، بحث را با بررسی وضعیت نهاد شروع خواهیم کرد.

| جدول ۱: پراکندگی نهاد محذوف و مذکور | | | | |
|-------------------------------------|-------|------------|-------|--------------|
| وضعیت نهاد | | گرساسپنامه | | بیژن و منیژه |
| مذکور | محذوف | درصد | تعداد | درصد |
| ۵۳۳ | ۲۱/۲ | ۱۷/۸ | ۶۳۷ | ۲۱/۲ |
| ۲۴۶۷ | ۷۸/۸ | ۸۲/۲ | ۲۳۶۳ | ۷۸/۸ |

۲-۱-۱. ذکر نهاد

نهادها در ۳۰۰۰ جمله از بیژن و منیژه و گرساسپنامه، به ترتیب ۶۳۷ و ۵۳۳ مرتبه به صورت مذکور آمده‌اند. اغراض بلاغی ذکر نهاد را در موارد زیر می‌توان بررسی نمود:

الف) جای‌گیر شدن در ذهن مخاطب

اگرچه در دو اثر، جملات بی‌شماری با نهاد محذوف یافت می‌شود و حذف نهاد یکی از مشخصه‌های بارز نحوی دو شاعر است، اما در برخی موارد با آنکه حذف نهاد هیچ خللی در معنا ایجاد نمی‌کند، شاعران به دلایلی چون تأکید بر نام نهاد و جای‌گیر شدن آن در ذهن مخاطب به ذکر آن می‌پردازند:

تو برداشتی گوهر و سیم و زر تو بستنی مرین رزمگه را کمر
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۱۱/۳)

و

همه کس پی سود باشد دوان نخواهد کسی خویشان را زیان
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۶)

تکرار دو نهاد «تو/کس» در ابیات فوق غیرضرور به نظر می‌آید و در صورت محذوف آمدن در جمله بعد، خللی در دریافت معنا یا گمراهی‌ای در شناخت نهاد پدید نخواهد آمد. اگرچه این‌گونه تکرارها جمله را اندکی به سمت اطناب می‌کشاند، اما می‌توان نوعی هدف بلاغی را نیز در پشت این تکرارها جستجو کرد. تأکید، حصرسازی نهاد در صفت یا امری خاص و جای‌گیر شدن نهاد در ذهن مخاطب را می‌توان از اغراض بلاغی این تکرار دانست.

ب) اعلام حضور به شکل ضمیر

متکلم با ضمیر اول شخص به حضور خود در کلام اشاره‌ای مضاعف می‌کند که در آن، نوعی تأکید برای قطعیت تعامل در رویداد مورد نظر است:

من ایدر به پیکار و رزم آمدم نه از بهر شادی و بزم آمدم
(همان: ۷۳)

گاه ذکر نهاد به شکل ضمیر اول شخص نمودی نمایشی دارد، نمایش قدرت و فخرفروشی و تأکید بر وجود خود:

منم بیژن گیو، از ایران به جنگ
به زخم گراز آمدم تیز چنگ
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۱۸/۳)

با بررسی و تعیین پراکندگی نهادهای هدف در دو داستان با مضامین مشابه از هر اثر که به شکل هدفمند انتخاب شده‌اند، می‌توان میزان تأثیرگذاری انواع نهادهای مؤثر در متن هر داستان را مشخص نمود. فرضیه‌هایی بدیهی درباره نهادهای مؤثر هر یک با توجه به نام‌گذاری هر بخش وجود دارد که در صورت تناسب نهادهای هدف با آنچه پیش از بررسی به ذهن آمده است، موفقیت شاعران در حفظ انسجام سخن را نشان خواهد داد.

| جدول ۲: نهادهای مؤثر در دو داستان از بیژن و منیژه | | |
|---|--------------|--------------------------|
| تکرار | نهادهای مؤثر | مضمون داستان |
| ۳۲ بار | ۱. بیژن | ۱. رزم بیژن با گراز |
| ۱۳ بار | ۲. گرگین | |
| ۱۲ بار | ۳. گراز | |
| ۳۱ بار | ۱. افراسیاب | ۲. پند پیران به افراسیاب |
| ۲۵ بار | ۲. پیران | |
| ۴ بار | ۳. رستم | |
| جدول ۳: نهادهای مؤثر در دو داستان از گرشاسپنامه | | |
| تکرار | نهادهای مؤثر | مضمون داستان |
| ۲۳ بار | ۱. گرشاسپ | ۱. رزم گرشاسپ با بیر |
| ۲۲ بار | ۲. بیر | |
| ۷ بار | ۳. مهرج | |
| ۶۴ بار | ۱. گرشاسپ | ۲. پند اثرط به گرشاسپ |
| ۲۷ بار | ۲. ضحاک | |
| ۲ بار | ۳. اثرط | |

با توجه به دو جدول بالا، افراد هدف، بیشترین پراکندگی نهادها را در طول دو داستان منتخب تشکیل داده‌اند که نشان‌دهنده تمرکز شاعران بر شخصیت‌های اصلی اثر خود در پیش‌برد روایت و حوادث آن است. دو شاعر با توجه به اهمیت شخصیت‌های درگیر در رویداد، آن‌ها را در حداکثر تعامل با داستان قرار داده‌اند. این عدم تنوع و محدود بودن نهاد هسته، قابل توجه است و نمی‌توان از تأثیر آن بر تمرکز روایتی و انسجام متنی غافل شد. پرتکرارترین نهادهای داستان در هر اثر، مختص شخص یا اشخاصی هستند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر داستان و جریان آن تأثیرگذار بوده‌اند.

پادشاه، قهرمان اصلی و یا حتی دشمنان خاص در زمره این نهادها قرار دارند؛ این در حالی است که نقش نهادهای حامل الذکر مانند عموم مردم و یا سپاهی لشکر در کم‌رنگ‌ترین حالت خود قرار دارند. این‌گونه نهادها از سوی شاعران مورد توجه واقع نشده‌اند؛ چراکه در بدنه اصلی روایت یا در تعامل با نهادهای اصلی نبوده و یا تعاملی کوتاه و بی‌نهایت گذرا داشته‌اند.

۲-۱-۲. حذف نهاد

با توجه به جدول ۱ مشاهده می‌شود که نهادهای محذوف در گرشاسپ‌نامه در قیاس با داستان بیژن و منیژه از بسامد بیشتری برخوردار بوده و این خود نشان‌دهنده برتری انسجام معنایی گرشاسپ‌نامه می‌باشد. هرگاه موضوع محدود به یک شخص یا مفهوم خاصی می‌گردد و برای معرفی و جای‌گیر شدن آن در ذهن مخاطب، چندین جمله وصفی تنها برای پرداختن به اطلاعات جزئی و تصویری پشت هم آورده می‌شوند، حاصل آن تک نهادی است که در برابر دسته‌ای از گزاره‌های توصیفی قرار گرفته است:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| فرسته برون کرد گُردی گُزین | بدادش عرابی نوندی بزین |
| یکی دشت پیمای بَرَنده راغ | بدیدار و رفتار زاغ و نه راغ |
| سیه چشم و گیسوفش و مُشک دُم | پری پوی و آهو تک و گور سُم |

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۱)

و

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| برآمد یکی گور از آن مرغزار | کزان خوبتر کس نبیند نگار |
| بکردار گلگون گودرز موی | چو خنک شباهنگ فرهاد روی |
| چو سیمرخ پای و چو پولاد سُم | چو شیرنگ بیژن سر و گوش و دُم |
| به گردن چو شیر و به رفتن چو باد | تو گفستی که از رخس دارد نژاد |

(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۳۹/۳)

برای حذف نهاد در جمله، دلایل بلاغی نظیر مشخص بودن نهاد، ایجاز‌گویی، بزرگداشت، تحقیر، عوامل سیاسی و ... تعیین شده است (آهني، ۱۳۶۰: ۴۳؛ رضائزاد، ۱۳۶۷: ۲۸). از مهم‌ترین عوامل بلاغی حذف نهاد در دو اثر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) نغزگویی‌ها و جملات قصار

به راهی که هرگز نرفتی مپوی (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۹/۳)

زاویه نهاد در چنین جملاتی بسیار گسترده می‌باشد و اغلب عموم افراد یک جنس را شامل می‌گردد. اسدی توسی از این‌گونه جملات در گرشاسپ‌نامه به تعداد بیشتری نسبت به فردوسی بهره برده است:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| بدی گرچه کردن توان با کسی | چو نیکی گُنی بهتر آید بسی |
|---------------------------|---------------------------|

(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۰)

ب) معروف بودن نهاد در امری

تو با او جهان را به شادی گذار
نگه کن بدین گردش روزگار
یکی را برآرد به چرخ بلند
ز تیمار و رنجش گُند بی‌گزند
... یکی را ز چاه آوزد سوی گاه
نهد بر سرش بر ز گوهر کلاه
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۹۶-۳۹۷/۳)

اگر نهاد در بیت اول ذکر نمی‌شد، باز هم از مفاهیم یادشده در جملات پسین می‌توان دریافت که نهاد محذوف «سرنوشت» بوده است. از علل اصلی حذف نهاد در ادامه ابیات جدای از ذکر آن در ابتدای کلام، اطمینان خاطر و تکیه شاعر به اموری است که مختص نهاد بوده و ذهن مخاطب را بدون کژروی و مستقیماً به نهاد مقصود راهنمایی می‌کنند.

سراییی چنین پُرنگار آفرید
تن و روزی و روزگار آفرید
به یک بند هفت آسمان بسته کرد
بدین گوهران کار پیوسته کرد
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۵)

ج) ایجاز و جلوگیری از تکرار

هرگاه نهاد در جمله ابتدائی از مجموع جملات با پیوستگی معنایی ذکر گردد، شاعر به سبب نزدیکی مخاطب با روایت و سادگی ایجاد ارتباط معنایی میان جملات، از ذکر مجدد نهاد منصرف می‌شود. در چنین جملاتی، ذکر دوباره نهاد در کلام موجب اطناب و تکرار می‌گردد:

سمندش چو آن زشتِ پتیاره دید
شمید و هراسید و اندرزمید
(همان: ۵۹)

و

بدان تنگی اندر بجستم ز جای
یکی مهربان بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
بیاورد شمع و بیامد به باغ
می آورد و نار و تُرنج و بهی
زدوده یکی جام شاهنشهی
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۴/۳-۳۰۵)

د) بزرگداشت نهاد

کیخسرو در بزرگداشت رستم گوید:

دلِ شهر ایران و پشتِ کیان
به فریاد هرکس کمر بر میان
(همان: ۳۴۸)

و اسدی توسی در تمجید نوند عرابی می‌گوید:

به گاهی شمردی گُه از روی زور
بدیدی شب از دور بر موی مور
بجستی به یک جُستن از روی زم
بگستی بناورد بر یک دِرم
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۱-۶۲)

ه) خامل‌الذکر بودن نهاد

گاه شاعر، نهاد کم‌اهمیت را برای برجسته‌سازی قدرت پهلوان، به نشانه تحقیر به صورت محذوف می‌آورد:

ز تیرش یکی پیش او تاختند
ز خستی گران باز نشناختند
(همان: ۸۲)

و

به گش کرده دست و زمی را به روی
سپردند زاری‌کنان پیشِ اوی
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۷/۳)

و) نفرت از بردن نام نهاد

که ترسیدگانند گاه ستیز
همیشه ز خیل بهو در گریز
زنانند در پیشِ مردانِ مرد
بُود اسپشان گاو، روزِ نبرد
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۹)

و

به ایران به مردم ندانندمان
زنانِ کم‌ریسته خوانندمان
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۷۸/۳)

ز) آوردن صفت جای موصوف

گاه به سبب انزجار از بردن نام نهاد به صورت مستقیم، صفت یا صفاتی را که نهاد به آن‌ها معروف است به شکل ارجاع آورده می‌شود:

گر آن مار کتف اهرمن چهره مرد
بداند، برآرد ز من وز تو گرد
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۴۳)

و

نه روبه شود از ستوران دلیر
نه گوران بساوند چنگالِ شیر
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۸۹/۳)

۲-۲. وضعیت مفعول

حضور یا عدم حضور مفعول علاوه بر معنای ظاهری، در معنای بلاغی جمله نیز تأثیرگذار خواهد بود (جرجانی، ۱۹۸۴: ۵۳۳). در این بخش، به تأثیر مفعول بر معنای ثانویه جمله در دو حالت ذکر و حذف می‌پردازیم:

۲-۲-۱. ذکر مفعول

| جدول ۴: پراکندگی «را»ی مفعولی و غیر مفعولی | | | | |
|--|-------|------------|-------|-----------------|
| بیژن و منیژه | | گرشاسپنامه | | نوع ذکر مفعول |
| درصد | تعداد | درصد | تعداد | |
| ۴/۹ | ۱۴۸ | ۲/۳ | ۶۹ | (را) مفعولی |
| ۳/۶ | ۱۱۰ | ۲/۵ | ۷۶ | (را) غیر مفعولی |
| ۸/۶ | ۲۵۸ | ۴/۸ | ۱۴۵ | کل |

در زبان معیار امروزی، استفاده از حرف نشانه مفعولی «را» در شکل غیر مفعولی آن دیگر کاربرد چندانی ندارد، اما استفاده از این ویژگی دستور زبانی در آثار ادبی عصر دو شاعر کاملاً رایج بوده است و دو شاعر در مواردی چون برجسته‌سازی جمله، از «را»ی غیر مفعولی بهره برده‌اند. اسدی توسی در سه‌هزار جمله پیوسته از گرشاسپنامه، ۱۴۵ مرتبه از حرف نشانه «را» بهره برده است که ۲/۵ درصد آن متعلق به «را»ی غیر مفعولی می‌باشد. با بررسی همان تعداد جمله از بیژن و منیژه دیده می‌شود که پراکندگی «را»ی غیر مفعولی به نسبت گرشاسپنامه درصد بیشتری را نشان می‌دهد. در دو اثر، «را»ی غیر مفعولی اغلب در معنی «برای»، «به» و نیز در معنی اختصاص به کار رفته است. از شیوه‌های اسدی توسی و فردوسی در مختص‌سازی یک نهاد در صفت و یا امری، بهره‌مندی از ظرفیت «را»ی غیر مفعولی است:

ز شاه‌ی گیتی ستایش تُراست چو خورشید بُرز و نمایش تُراست
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۳۰/۳)

و

تُرّام کنون گر پذیری مرا بر آیین به جفت گیری مرا
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۳۳ و ۵۸/ب ۱۸)

۲-۲-۲. حذف مفعول

یک اثر حماسی به سبب طبیعت روایتگری و صحنه‌پردازی خود، نیاز به ترسیم کامل وقایع و رویدادها از سوی راوی دارد. این نیاز به جزئیات در روایت داستان، موجب اطناب در کلام و به تبع آن، اطناب در جملات حاوی عناصر بعضاً غیر ضروری می‌شود. اما از آنجا که یک داستان حماسی باید چندین نقطه اوج (climax) را برای حفظ هیجانانگیزی و روح تقابل به شکل پیوسته خلق کند تا ضرب‌آهنگ روایت متناسب با این هیجانانگیزی تندتر گردد، برخی عناصر جمله مانند مفعول حذف می‌گردند. در جدول زیر، تعداد دفعات و درصد حذف و ذکر مفعول‌ها در سه‌هزار جمله از دو اثر را مشاهده می‌کنیم:

| جدول ۵: پراکندگی ذکر و حذف مفعول در دو اثر | | | |
|--|------|------------|------|
| وضعیت مفعول | | گرشاسپنامه | |
| تعداد | درصد | تعداد | درصد |
| ۴۲۳ | ۱۴/۱ | ۴۹۴ | ۱۶/۴ |
| ۱۷۰ | ۵/۶ | ۱۴۷ | ۴/۹ |

تعامل میان اشخاص، بهترین ظرفیت‌ها را برای حذف مفعول به قرینه لفظی و معنوی فراهم می‌آورد؛ چراکه بیشترین موارد جملات با حذف مفعول در بخش دیالوگ‌محور روایت دیده می‌شود. ویژگی‌های بافتی گفتگو را می‌توان یکی از دلایل مهم در وجود این حذفیات دانست. دیگر عامل مؤثر در وجود جملات با مفعول محذوف، توجه دو شاعر به توصیفات بوده است. اسدی توسی و فردوسی بر آن هستند تا اثر حماسی خود را با رنگ و لعاب نمایشی و روایتی پویا خلق کنند؛ از این رو، همواره در تلاش برای ایجاد نوعی تحرک در مخاطبان به منظور دریافت بهتر رویدادها با غور بیشتر در متن بوده‌اند و این‌گونه حذفیات، اثری مثبت و پیش‌راننده در نیل به این هدف دارند.

الف) حذف مفعول به قرینه معنوی

یَل نَبُو كُفْت: لَنَكِه بَدخَوَاه مَاسْت
بَرَفْتَنَد و دِیدَنَد هَر كَس كِه دِید
چَنان بَاد بَیچارَه كَان اَز دِهاسْت
بَران دَسْت و تِیغ آفَرین گَسْتَرِید
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۱)

و

بَرَهَنه نَوان دُخَبِ افراسِیاب
بَرَو آفَرین كَرَد و پَرسَید و كُفْت
بَر رَسْتَم آمَد دو دِیدَه پُر آب
هَمی بَآشْتی خُون ز مَزگان بَرُفْت
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۷۲)

ب) حذف مفعول به قرینه لفظی

یَكی مَرغِ بَریان بفرمود گرم
سَبُك دَسْتِ رَسْتَم بَسانِ پری
نَوشْتَه بَدو اندرون نانِ نرم
بَدو در نِهان كَرَد انگِشْتِری
بَدو دَاد و كُفْتش: بَدان چاه سر
كِه بَیچارگان را تویی راهبر
(همان: ۳۷۵)

مفعول «انگشتری نهفته در مرغ بریان به همراه نان نرم» به سبب طولانی بودن و نیز ذکر در ابیات پیشین و ایجاد قرینه لفظی، نیاز به تکرار ندارد؛ چراکه در صورت تکرار، با اطناب روبرو هستیم. خواننده با اولین خوانش، تصویر امر را در ذهن می‌پروراند و پس از آن فعل پس‌آیند «داد» را بر مفعول حذف شده «انگشتری نهفته ...» پیاده می‌کند. بدیهی است که در صورت ذکر دوباره مفعول، کلام دچار اطناب خواهد شد و مفعول بلندبالا، نیازی به ذکر مجدد و تکرار دوباره و غیر ضروری ندارد.

سَپَهید چو پَنَدش سراسر شنود
پَدیرفَت و رَه را بَسِیچید زود
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۶۹)

۳-۲. وضعیت مسند

وضعیت پراکندگی افعال اسنادی بر اساس نوع آن‌ها در دو اثر را در محدوده ۳۰۰۰ جمله بررسی کرده و آمار عددی و درصدی در جدول زیر آمده است:

| جدول ۶: پراکندگی افعال اسنادی بر اساس نوع آن‌ها | | | | |
|---|-------|------------|-------|----------------|
| بیژن و منیژه | | گرشاسپنامه | | نوع فعل اسنادی |
| درصد | تعداد | درصد | تعداد | |
| ۴/۸ | ۱۴۵ | ۲/۳ | ۷۱ | است |
| ۳/۱ | ۹۴ | ۷/۷ | ۲۳۱ | بود/ باد |
| ۳/۸ | ۱۱۵ | ۴/۳ | ۱۲۹ | شد |
| ۰/۵ | ۱۵ | ۰/۹ | ۲۷ | گشت/ گردید |
| ۹/۸ | ۲۹۵ | ۱۷/۷ | ۵۳۲ | کل |

با مقایسه کمی این افعال اسنادی، می‌توان نتیجه گرفت که اسدی توسی در روایت داستان و رویدادها، زبان گذشته را مناسب‌تر دیده است؛ از طرفی، پراکندگی نسبتاً بالای فعل اسنادی «است» در بیژن و منیژه، رنگی زنده به رویدادها و شخصیت‌ها و تصاویر آن نسبت به گرشاسپنامه داده است. در آن سو، اسدی توسی اما از افعال «بودن، شدن و گشتن» بیشتر استفاده کرده است و همین امر موجب شده است که تاریخ حوادث و رویدادهای گرشاسپنامه به نسبت بیژن و منیژه، گذشته محور باشد. گرشاسپنامه در قیاس با بیژن و منیژه از بسامد بالاتری در استفاده از فعل اسنادی «باد» برخوردار است که هرچه این فعل در یک اثر پربسامدتر باشد، با حجم بیشتری از جملات با وجوه دعایی و طلبی روبرو خواهیم بود.

۴-۲. وضعیت فعل

| جدول ۷: پراکندگی حذف فعل در دو اثر | | | | |
|------------------------------------|-------|------------|-------|-------------|
| بیژن و منیژه | | گرشاسپنامه | | نوع حذف فعل |
| درصد | تعداد | درصد | تعداد | |
| ۱۱/۳ | ۳۴۱ | ۱۵/۸ | ۴۷۶ | قرینه لفظی |
| ۸/۹ | ۲۶۸ | ۹ | ۲۷۲ | قرینه معنوی |
| ۲۰/۳ | ۶۰۹ | ۲۴/۷ | ۷۴۸ | کل حذفیات |

۱-۴-۲. حذف فعل به قرینه لفظی

در گرشاسپنامه، ۱۵/۸ درصد و در بیژن و منیژه ۱۱/۳ درصد از افعال به شکل قرینه لفظی حذف شده‌اند که اغلب این حذفیات برای حفظ ایجاز در کلام و عدم تکرار و حشو در متن رخ داده است. با مقایسه عددی این نوع حذف می‌توان عنوان کرد که حذف فعل به قرینه لفظی جزوی از شیوه معمول شاعران در ایجاز بوده است. از آن جهت که متن دو اثر در اغلب موارد تکیه بر گفتگوها با جملات در کوتاه‌ترین حالت دارد، این گونه حذفیات بسیار مورد انتظار می‌نماید.

همش خیره‌سر دید و هم بدگمان
به دشنام بگشاد خسرو زبان
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۴۳)

و

ازو آن سزید از تو این بُد که بود
که از مُشک بوی آید از کاه دود
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۸)

حذف لفظی افعال، مختص به گفتگوها نیست و در هر نوع کلام و با هر وجهی دیده می‌شود:

دبیر از قلم ابر انقاس کرد
سخن دُز و اندیشه الماس کرد
(همان: ۷۷)

۲-۴-۲. حذف فعل به قرینه معنوی

حذف فعل به قرینه معنوی، کلام را به زبانی عامیانه بدل می‌سازد (وحیدیان، ۱۳۴۳: ۱۰۰) و یافتن فعل محذوف به تسلط کامل مخاطب به زبان مورد نظر وابسته است. اما گاه حذف افعال به قرینه معنوی به تردید و کژفهمی‌هایی منجر می‌گردد؛ چراکه ذکر مستقیم فعل در برخی موارد به دلیل عدم وجود قرینه لفظی، ضروری به نظر می‌رسد. حذف به قرینه معنوی از سوی شاعر می‌بایست آگاهانه صورت پذیرد؛ چراکه فرآیند قرینه‌یابی از سوی مخاطب در چنین حذفیاتی با دشواری‌هایی همراه خواهد بود (Mikk, 2000: 184). در دو اثر، شاعران برای سرعت بخشیدن به روند روایت، دست به حذف معنوی فعل زده‌اند. این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که اغلب حذفیات فعل به قرینه معنوی، زمانی رخ داده‌اند که فعل حذف شده برای مخاطبان زودیاب بوده است:

به کاخ اندرون بت به مجلس بهار
در ایوان نگار و بمیدان سوار
مehش مشک‌سای و شکر می‌فروش
دو نرگس کمانکش دو گل درع‌پوش
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۲۲)

و

وُز آنجا بیامد بنزدیک شاه
دو دیده پُر از خون و دل کینه‌خواه
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۴۱)

۲-۵. وضعیت متمم، قید و متمم‌های قیدی

وضعیت پراکندگی قیدها و متمم‌ها در سه‌هزار جمله از دو اثر را می‌توان در جدول زیر مشاهده نمود:

| جدول ۸: پراکندگی قید و متمم در دو اثر | | | | |
|---------------------------------------|-------|------------|-------|------------------|
| بیتزن و منیژه | | گرشاسپنامه | | وضعیت قید و متمم |
| درصد | تعداد | درصد | تعداد | |
| ۹ | ۲۷۲ | ۷/۸ | ۲۳۴ | قید |
| ۱۰/۹ | ۳۲۸ | ۹/۵ | ۲۸۶ | متمم |

طبق جدول ۸ تعداد متمم‌های اعمال‌شده در متن از سوی فردوسی به سبب علاقه وی در پرداختن به جزئیات و انتقال اطلاعات تکمیلی به مخاطب، عدد بالایی را نشان می‌دهد که بی‌شک موجب طولانی شدن جملات در متن بیژن و منیژه شده است. در طرف دیگر، گرشاسپنامه تعداد متمم‌های کمتری داشته و به تبع آن، از جملات کوتاه‌تری برخوردار است. اما موضوعی که در هر دو اثر مشابه می‌نماید، بسامد بالای متمم‌های قیدی و آن هم از نوع زمان و حالت است که تلاش دو شاعر در بهره‌مندی از اطلاعات تکمیلی به شیوه نمایش حالات و چگونگی رخدادهای مورد نظر را نشان می‌دهد. همان‌طور که اشاره شد، متمم‌های قیدی نقشی فرااطلاعاتی در کلام دارند و دو شاعر به خوبی توانسته‌اند با بهره‌مندی از ظرفیت‌های آن‌ها، جزئیاتی درباره زمان، حالت و مکان رویدادها به مخاطب منتقل کنند:

به شبگیر چون رستم آمد به در (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۹۵ و نیز ← همان: ب ۱۳۳، ۷۰۱ و ۸۵۸)
 بخواری سپر شش بهم برداشت (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۵ و نیز ← همان: ب ۶۹/۱۰؛ و ۷۱/ب ۱۴)
 با توجه به اهمیت اطلاعی قیدها، به پراکندگی ۳ قید پرتکرار در محدوده سه هزار جمله از هر اثر می‌پردازیم:

| جدول ۹: پراکندگی ۳ قید پرتکرار در دو اثر | | | | |
|--|------------|------|--------------|------|
| انواع قید | گرشاسپنامه | | بیژن و منیژه | |
| | تعداد | درصد | تعداد | درصد |
| زمان | ۵۸ | ۲۴/۷ | ۶۴ | ۲۳/۵ |
| مکان | ۳۳ | ۱۴/۱ | ۴۵ | ۱۶/۵ |
| حالت | ۱۰۳ | ۴۴ | ۱۲۸ | ۴۷ |

بررسی نوع قیدها، اطلاعات مهمی را از حال و هوای کلی یک متن به خوانندگان می‌رساند. برای مثال اگر اغلب جملات متن را قید زمان و مکان تشکیل دهند، نشان‌دهنده آن است که موضوع غالب آن، بیان تاریخ و یا جغرافیای خاصی است و نویسنده تأکید ویژه‌ای بر ثبت و اعلام زمان و مکان رویدادها در اثر خود دارد. اگر قید حالت پربسامدترین قید باشد، در این صورت چگونگی حادث شدن امور و کیفیت حال اشخاص در تعامل با رویدادها در طول روایت برای شاعر اهمیت ویژه‌ای داشته است و احتمالاً با اثری داستان‌محور مبتنی بر توصیفات روبرو هستیم. از آن جهت که در این پژوهش با دو متن حماسی/پهلوانی استوار بر روایت داستانی در چهارچوب تاریخ یک کشور روبرو هستیم، قیود زمان، مکان و حالت از بسامد بالایی نسبت به قیود دیگر برخوردار هستند. در یک مقایسه آماری میان دو اثر، بیژن و منیژه در بسامد تمامی قیدها برتری نسبی دارد.

آنچه در آمار عددی توجه را به خود جلب می‌کند، تعداد بالای قید حالت است که در دو اثر، بیشترین قیدها را از آن خود کرده‌اند. بسامد زیاد قیود حالت، می‌تواند پیام مهمی را داشته باشد؛ پیامی که نشان می‌دهد گرشاسپنامه و بیژن و منیژه جدا از ویژگی‌های تاریخی و جغرافیایی خود،

آثاری داستان‌محور هستند و همت شاعران بر پررنگ‌سازی وجه داستانی بوده است. همچنین بار دیگر نقش گفتگوها و تعامل اشخاص با یکدیگر در رقم خوردن چنین آماري دیده می‌شود؛ چراکه در زمان گفتگو، حالات و احساسات افراد می‌بایست با جزئیات خاص و دقت بسیار بالا پرداخته و بیان گردند تا خواننده بتواند در حالت‌های تأسف، خشم، شادی، تکبر و... با روح روایت ارتباط برقرار کند.

قیود مکان، دارای پراکندگی اندکی به نسبت دو قید پرکاربرد دیگر هستند. از دلایل مهم آن، اهمیت کمتر مکان‌ها از دید شاعران است. این قید اگرچه به نسبت قید حالت و زمان بسامد کمتری دارد اما نمی‌توان از تأثیر اطلاعات تکمیلی آن به مخاطبان غافل شد. دو شاعر به یک شیوه در ساخت قید مکان عمل کرده‌اند. برای مثال: قیود مکان در اغلب موارد با «سوی/پیش و...» دیده می‌شوند. از قید زمان به‌عنوان یکی از سه قید پرتکرار و مهم در متن نیز نباید غافل شد. زمان یک رخداد یا حادثه، گاه حساسیت و اهمیت بیشتری برای مخاطب دارد تا مکان و چگونگی رخ دادن آن. قید زمان، دومین قید پرکاربرد در دو اثر است. اطلاعات اضافی به شکل قید زمان اگرچه از نظر آماری محبوبیت کم‌تری نسبت به توصیفات در بیان حالت و چگونگی دارند اما از نگاه کاربردی، در جایگاه دوم پرتعدادترین قیود نزد شاعران می‌باشند.

همان سال ضحاک کشورستان
ز بابل بیامد بزابلستان
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۰)

قیدهای زمان در دو اثر، اغلب بیانگر محدوده زمانی مبهم، عامیانه و غیردقیق می‌باشند که منظوری از سوی شاعران در اعداد آن‌ها نبوده و برای بیشتر این قیدها نمی‌توان ارزش زمانی و تاریخی ویژه‌ای را متصور شد:

سه روز و سه شب شاد بودند هم
گرفته برو خواب و مستی ستم
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۲۰ و ← ب ۴۰۹ و ۶۸۹)
سر هفته گفتا سوی هند، زود
بیاری مهراج برکش چو دود
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۰ و ← ب ۷۵ و ۹۰/ب ۱۷)

پرتکرارترین اشارات زمانی دو شاعر، مربوط به روزشماری‌ها، اشاره به بخشی از زمان در طول شبانه روز یا پی‌آبی رخدادها (پس، نخست، آنگاه و...) بوده است.

۱-۵-۲. بررسی چند قید خاص

در ساختار کلامی دو شاعر، گستره کاربرد قید در متن به قیود مذکور محدود نمی‌گردد. در گرشاسپ‌نامه و بیژن و منیژه جدا از سه قید حالت، زمان و مکان، قیود نسبتاً پرکاربرد دیگری نیز یافت می‌شود که می‌توان از آن‌ها به قید استثناء و تأکید اشاره نمود.

الف) قید استثناء

دل و گرز و بازو مرا یار بس نخواهم جز ایزد نگهدار کس
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۹)

و

نه هرگز بگس دادی او را پدر نه روزی ز فرمانش کردی گذر
(همان: ۲۳)

در نمونه یادشده، جدا آوردن دو حرف نفی ساز «نه» از دو فعل «دادی و کردی» و آوردن آن‌ها در ابتدای جمله، بار تأکیدی و تأثیرگذاری بیشتری را انتقال می‌دهد.

۱. معنای جمله اول با تأثیر دادن حرف نفی ساز: پدر، هرگز او را به کسی ندادی.

۲. معنای جمله دوم با تأثیر حرف نفی ساز: هرگز روزی (را) از فرمانش گذر نکردی.

بند گیورا خود جزین پور کس (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۴۹)

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر (همان: ۳۰۳)

ب) قید تأکید بر شمول

ز فرمانش بُد گیتی و هرچه خواست نبود و نباشد هرآنچ او نخواست
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۷)

و

هرآن کو به ره بر گند ژرف‌چاه سَرَد گر نهد در بُن چاه گاه
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۱۳ و ← ب ۳۹۹، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳ و ۷۶۴)

۲-۶. اسم اشاره و کارکرد بلاغی آن

اسم‌های اشاره «این و آن» در گرشاسپنامه و بیژن و منیژه از بسامد بسیار بالایی برخوردار هستند. اغلب این اسم‌ها در حالت بی‌نشان خود استفاده شده‌اند و تنها کاربرد اشاره‌ای دارند. اما در مواردی خاص، کارکرد بلاغی فراتر از هنجار معمول را ایجاد کرده‌اند.

| جدول ۱۰: پراکندگی اسم‌های اشاره در دو اثر | | | | | |
|---|------|------------|------|--------------|------|
| اسم اشاره | | گرشاسپنامه | | بیژن و منیژه | |
| تعداد | درصد | تعداد | درصد | تعداد | درصد |
| ۱۸۳ | ۶/۱ | ۱۶۱ | ۵/۳ | آن | |
| ۹۶ | ۳/۲ | ۱۱۵ | ۳/۸ | این | |
| ۲۷۹ | ۹/۳ | ۲۷۶ | ۹/۲ | کل | |

با توجه به پراکندگی نسبتاً بالای اسم اشاره، می‌توان با کمی اغماض هر دو اثر را در کاربرد آن در یک سطح قرار داد، اما با نگاه آماری به جدول شماره ۱۰، گرشاسپنامه از بسامد بالاتری در اسم اشاره نسبت به بیژن و منیژه برخوردار است و تعداد اسم‌های اشاره آن در سه هزار جمله، برتری ۰/۱ درصدی

را نشان می‌دهد. گرشاسپ‌نامه در اسم اشاره دور (آن) و بیژن و منیژه در اسم اشاره نزدیک (این) نسبت به همدیگر سبقت گرفته‌اند. تعداد بالای اسم اشاره «این»، بدان معنا است که میزان نقل قول‌ها در بیژن و منیژه، بسامد بالاتری دارند؛ چراکه اسم اشاره «این» معمولاً خارج از زاویه و زمان روایت‌گری داستان است و بیشتر به رویداد و افراد در تعامل با آن نزدیک می‌باشد. درست در نقطه مقابل، اسم اشاره «آن» قرار دارد که اشاره دور به رویدادها است و فرد گوینده را نسبت به رخداد با فاصله نشان می‌دهد. با این تفاسیر می‌توان نتیجه گرفت که اسدی توسی، در طول داستان، بیشتر در زاویه راوی بوده و روایت داستان را به تعامل در آن ترجیح داده است. این در حالی است که فردوسی به واسطه کاربرد بیشتر اسم اشاره «این» نسبت به اسدی، به رویدادها نزدیک‌تر بوده است. در دو اثر، اسم‌های اشاره «این و آن» برای اشاره به هر چیز اعم از انسان (معرفه و نکره)، شاه یا زیردست و غیر انسان نظیر ابزار جنگی، زمان یا مکان خاص و... استفاده شده است.

۱-۶-۲. اشاره به ابزارآلات جنگی و دیگر اشیاء

هم اکنون بدین گرزده صد منی
برآرمش از آن چرم اهریمنی
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۷)

ز توران زمین کم شد آن تاج و گاه (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۰۶/۳)

۲-۶-۲. اشاره به قصد خفیف شمردن

استفاده از «آن» و «این» برای اشاره به برخی عناصر در جمله، معمولاً نمودی تحقیرآمیز به همراه خواهد داشت:

ربود آن سپه را ز بالا و پست (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۸۲ نیز ← ۶۱/ب ۸ و ۷۸/ب ۱)

حرف اشاره «این» در ذات معنایی خود، بار مفهومی چون کم‌ارجی، زودبایی و دم دست بودن را به طرف اشاره خود بخشیده و نگاهی از بالا به پائین ایجاد کرده است:

نبینی کزین بدگنیش دخترم
چه رسوایی آمد به پیران سَرَم
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۳۲/۳)

۳-۶-۲. برای انحصارسازی و تأکید

یکی از کارکردهای بلاغی مهم در استفاده از اسم‌های اشاره «آن و این» در هر دو اثر، ظرفیت منحصرسازی نهاد است. «آن» و «این» در چنین شرایطی معنایی معادل «این و فقط و فقط همین» یا «آن و فقط و فقط همان» را می‌سازند:

ولیکن برین رای هُشیار من
یکی بنگرد ژرف سالار من
(همان: ۳۳۳)

و

ازو آن سزید از تو این بُد که بود
که از مشک بوی آید از کاه دود
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۸)

۲-۷. نقش وضعیت عناصر در ایجاد حصر و قصر

تفتازانی ذیل مبحث حصر و قصر گوید: «قصر در اصطلاح، تخصیص چیزی به چیز دیگر است به روش‌های مخصوص» (تفتازانی، ۱۳۹۱: ۱۹۷). قصر، حصر کردن و ویژه داشتن موصوفی است به صفتی یا حصر کردن و تخصیص صفتی است به یک موصوف، آنچنان که از او درنگذرد (کزازی، ۱۳۷۴: ۱۸۴). در واقع نتیجه حصر و قصر، انحصار چیزی بر چیز دیگر در امری خاص می‌باشد. قصر در متون ادبی معمولاً به دو روش ایجاد می‌شود: ۱. اعمال قصر بدون استفاده از ادات قصر که برخی صاحب‌نظران، این شیوه را در ایجاد تأکید و مبالغه مؤثرتر دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸). البته شایان ذکر است که شناخت قصر و حصر به شیوه عدم بهره‌مندی از ادات قصر، مربوط به ذوق و برداشت مخاطب از کلام بوده و امری نسبی تلقی می‌گردد؛ ۲. اعمال قصر با استفاده از ادات قصر که از معمول‌ترین شیوه‌های قصرسازی در کلام می‌باشد. «جز و مگر» مهم‌ترین ادات قصر در دو اثر می‌باشند.

ایجاد حصر بدون استفاده از ادات حصر، اهمیت آرایش واژگانی و وضعیت قرارگیری عناصر در ساختار جمله را بیش‌تر از پیش نمایان می‌سازد. روش انحصارسازی به صورت جابجایی عناصر جمله به این صورت است که اسم، در مرتبه مسند آمده و صفت یا امور تعریف‌کننده نهاد در جایگاه نهاد می‌آیند:

توانایی و آفرینش تراست (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۵۸)

و گاه نهاد در ابتدای جمله قرار می‌گیرد: منم رستم زاولی، پور زال (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳۸۴/۳)

منیژه منم دخت افراسیاب برهنه ندیدی مرا آفتاب
(همان: ۳۷۳)

شمیسا در موارد حصر و قصر به شکل «منم، تراست و...» می‌گوید: «در جمالتی که مفهوم منم، توئی، اوست و مراست به کار رفته باشد، می‌توان احتمال ایجاد نوعی قصر در آن را داد» (شمیسا، ۱۳۹۳: ۱۷۴). آنچه در نمونه‌های فوق قابل توجه است، نزدیکی و هم‌نشینی نهادها با فعل خودشان است که از شگردهای دو شاعر در حصر عنصر مورد نظر به حساب می‌آید. در (منم/توراست)، سعی شده است تا عنصر حصر شده (من/تو) در نزدیکترین فاصله نسبت به فعل خود قرار گیرند. این نزدیکی عنصر حصر شده به فعل، نتیجه بلاغی دیگری را نیز به همراه دارد و آن مفهوم تأکید است که فعل به جزء حصر شده منتقل کرده و از طرفی بار انحصاری آن را نیز افزایش می‌دهد:

تو برداشتی گوهر و سیم و زر تو بستنی مَرین رزمگه را کمر
(همان: ۳۱۱)

و

بزرگی ترا شاه مهراج داد (اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۷۷)

۳. بیان چند نکته بلاغی

۳-۱. نقش بلاغی اسم اشاره «همان»

اسم اشاره «همان» در دو اثر، اغلب برای طرف اشاره معروف به کار رفته است:

همان گنج دینار و تاج گهر به تاراج دادم همه سَرِبَسِر
(فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۱۶)

و

سپهد همان چرخ و تیرش بخواست که پیش از پی ازدها کرد راست
(اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۸۱)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، «ده دلاور/ چرخ و تیر» طرف اشاره «همان» می‌باشند که البته شاعر به واسطه آنکه شناسه‌هایی از هر یک در روایات پیشین برای مخاطبان برجای گذاشته است، به هر کدام با استفاده از «همان» که مختص اشاره به طرفان اشاره معروف می‌باشد، اشاره می‌کند.

۳-۲. ایجاد فاصله میان موصوف و صفت

ز شهری به داد آمدستیم دور (فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۰۷)

از ویژگی‌های ساختارگريزانه بیژن و منیژه، می‌توان به جداسازی موصوف از صفت اشاره نمود. در نمونه فوق، «دور» به‌عنوان صفت برای موصوف «شهر» به‌شکلی کاملاً جدا آمده است و این تأخیر در بیان صفت شهر، مفهوم دوری را تقویت کرده است. فردوسی گویی بُعد مسافت را از معنا به ظاهر جمله منتقل کرده، به‌گونه‌ای که شهر از صفت خود در کلام نیز دور افتاده است.

۴. نتیجه

با بررسی پراکندگی نهادها در سه‌هزار جمله از دو اثر، شیوه‌های دو شاعر در ذکر و حذف عناصر اصلی و فرعی مشخص گردید که به شرح زیر می‌باشد:

نهادهای مؤثر بر حوادث و در تعامل با اشخاص، بیشترین تکرار را در میان نهادها داشته‌اند. پهلوانان، شاهان و دیگر افراد برجسته از منظر داستانی نهاد واقع شده‌اند؛ این در حالی است که نهادهای غیر انسانی، مردم عامه و یا سیاهی لشکرها معمولاً محذوف آمده‌اند. مفعول با نشانه مفعولی «را» در داستان بیژن و منیژه به نسبت گرشاسپ‌نامه از پراکندگی بیشتری برخوردار است و دلیل آن، بسامد بالای نهادهای در تعامل با یکدیگر و در حال گفتگو و امر و نهی می‌باشد که نحو جمله را مستعد حضور مفعول ساخته است. بافت محور بودن گفتگوها از سوی دیگر، علاقه دو شاعر را در حذف عناصر اصلی و فرعی افزایش داده است. گرشاسپ‌نامه بیشتر از بیژن و منیژه دارای جملات با مفعول محذوف می‌باشد که می‌توان نسبت کوتاهی جملات گرشاسپ‌نامه را بیشتر از اثر دیگر متصور شد. در بررسی وضعیت فعل مانند دیگر عناصر جمله، تمرکز بر حذف آن بوده است. حذف فعل به قرینه معنوی، شکل بی‌نشان‌تری از نوع حذف لفظی آن را ارائه داده است. دو شاعر معمولاً

به هدف تسریع در روند روایت از حذف فعل به قرینه معنوی بهره جسته‌اند؛ البته این حذف زمانی اتفاق افتاده است که روایت در اوج فضا سازی‌ها بوده و فعل حذف شده برای مخاطب زود یاب می‌باشد.

دو شاعر از قید زمان نه برای مشخص نمودن تاریخ دقیق تقویمی بلکه تنها به منظور اشاره‌ای گذرا و سطحی به مقطعی از شبانه روز و در مواردی مشابه به چند سال و ماه و ساعت بسنده کرده‌اند. توجه و سواس گونه به داستان سرایی و حفظ روند روایتگری، از اهمیت پرداختن به تاریخ رویدادها کاسته است. قید مکان، سومین قید پر کاربرد از سوی دو شاعر بوده است که نشان می‌دهد مکان و رویدادها، در درجه سوم اهمیت برای دو شاعر قرار دارد. از میان سه قید پر کاربرد زمان، مکان و حالت، این قید حالت است که بسامد بالای خود را تقریباً در جای جای متن حفظ کرده است و همین امر وجهه توصیفی گرشاسپنامه و بیژن و منیژه را برجسته نشان می‌دهد. همچنین، وضعیت عناصر فرعی چون متمم‌ها، اسم‌های اشاره و عناصر حصر و قصر ساز در ایجاد انواع اغراض بلاغی، نقش مهمی را ایفا نموده است.

در کل می‌توان عنوان کرد که حذف و ذکر عناصر اصلی و فرعی جمله در دو اثر به اغراض بلاغی گوناگونی رخ داده است. جای گیر شدن در ذهن، تأکید و ایجاد حصر و قصر از اغراض ذکر بوده‌اند و نیز حامل الذکر بودن، ارزش اطلاعی پایین، رعایت ایجاز، جلوگیری از تکرار و حفظ ضرب آهنگ روایت را می‌توان از مهم‌ترین اغراض شاعران در حذف عناصر جمله دانست. طبق فرضیه تحقیق، از آنجا که انسجام معنایی متن در دو اثر، هنگام حذف عناصر اصلی و فرعی، در اوج خود بوده است، می‌توان ادعا کرد که حذف عناصر به نسبت ذکر آن‌ها نقش مؤثرتری را در انتقال معانی بلاغی داشته است.

منابع

- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰)، معانی و بیان، ج ۲، تهران، بنیاد قرآن.
- اسدی توسی (۱۳۵۴)، گرشاسپنامه، تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، ج ۲، تهران، طهوری.
- بصّاری، طلعت (۱۳۴۶)، دستور مختصر زبان فارسی، ویراست دوم، تهران، طهوری.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۹۱)، شرح مختصر المعانی، ج ۲، قم، دارالفکر.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۹۸۴)، دلائل الإعجاز فی القرآن، القراءة و التعلیق محمود محمد شاکر، القاهرة، المكتبة الخانجی.
- دبیرمقدم، سید محمد (۱۳۸۷)، زبان شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، ویراست دوم، تهران، سمت.
- رضانژاد، غلامحسین (۱۳۶۷)، اصول علم بلاغت در زبان فارسی، تهران، الزهرا.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، بیان، چاپ اوب، تهران، انتشارات فردوس.
- _____ (۱۳۹۳)، معانی، ویراست دوم، تهران، نشر میترا.
- طیب، سید محمد تقی (۱۳۸۳)، «برخی ساختارهای دستوری گونه شعری زبان فارسی»، ویژه نامه فرهنگستان، شماره ۴، ۶۵-۷۸.

فردوسی (۱۳۷۱)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۳، کالیفرنیا، بنیاد میراث ایران.
 کزازی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، زیبایی‌شناسی سخن پارسی ۱ (بیان)، ج ۴، تهران، مرکز.
 محمدی، علی و انتصار پرستگاری (۱۳۹۲)، «بررسی و تحلیل نوعی حذف در زبان شاهنامه»، فنون ادبی، سال پنجم،
 ش ۱ (پیاپی ۸)، ۵۳-۶۸.
 وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۴۳)، دستور زبان عامیانه فارسی و بررسی‌های تازه در دستور زبان فارسی، ج ۱، تهران،
 انتشارات امیرکبیر.

- Ahani, G. H. (1981), *Meanings and Expression*, Ed: 2nd, Tehran: Quran Foundation. (in Persian)
- Asadi Tousi (1975), *Garshasnameh*, edited by Habib Yaghmaei, Pr: 2nd, Tehran: Tahoori. (in Persian)
- Bassari, T (1967), *A Concise Grammar of the Persian Language*, Second Edition, Tehran: Tahoori. (in Persian)
- Dabir Moghaddam. M (2008), *Theoretical Linguistics: The Origin and Development of the Reproductive Order*, Second Edition, Tehran: Samat. (in Persian)
- Ferdowsi (1992), *Shahnameh*, by Jalal Khaleghi Motlagh, Vol: 3rd, California: Heritage Foundation of iran. (in Persian)
- Halliday, M. A. K (2002), "Linguistics Studies of Text and Discourse", London, *Continuum*, p: 297.
- Halliday, M. A. K ; Christian M. I. M (2004), *An Introduction To Functional Grammar*. 3rd ed. Hodder Education.
- Halliday, M. A. K. (1985, 2004), *An Introduction to Functional Grammar*, Revised edition, London, Edward Arnold.
- Jorjani, A. Q. (1984), *Dala'el Al-e'jaz fi Al-quran*, Reading and Suspension: by Mahmoud Muhammad Shakir, Cairo: Al-Khanji Library. (in Arabic)
- Kazzazi, J (1995), *Aesthetics of Persian speech 1* (expression), Ed: 4th, Tehran: Markaz Publishing. (in Persian)
- Lumsden, M (1810), *Persian Grammar*, by Éva M. Jeremiás, Part 1, Eötvös Lorand University, Budapest.
- Mikk, J (2000), "Suggestions for Comprehensible Writing", In *Textbook: Research and Writing*, by Jaan Mikk, Frankfurt: Peter Lang, pp: 183- 184.
- Mohammadi, A ; Parastgari, E (2012), "Examination and analysis of a type of ellipsis in the Shahnameh language", *journal of Fonun-e Adabi*, Year 5th, Issue 1 (consecutive 8), pp. 53-68.
- Rezanejad, G. H (1988), *Principles of Rhetoric in Persian Language*, Tehran: Al-Zahra. (in Persian)
- Shamisa, S (1995), *Expression*, First Edition, Tehran: Ferdows Publications. (in Persian)
- Shamisa, S (2014), *Meanings*, Second Edition, Tehran: Mitra Publications. (in Persian)
- Taftazani, S. D. (2012), *A Brief Description of the Meanings*, Second Edition, Qom: Dar al-Fikr Publications. (in Persian)
- Tayyeb, S. M. T (2004), "Some Grammatical Structures of Persian Poetry", *Vije Name 'ye Farhangestan journal*, No: 4, pp: 65-78. (in Persian)
- Vahidian Kamyar, T (1964), *Persian Folk Grammar and New Studies in Persian Grammar*, First Edition, Tehran: Amirkabir. (in Persian)